



پیغام عشق

قسمت دویست و هفتاد و یکم



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، بخش چهارم، موضوع برنامه ۸۵۶ گنج حضور

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۴۸

سَبَقِ رَحْمَتِ گشت غالب بر غَضَبِ

ای بَدِیعِ اَفْعَالِ و نیکوکارِ رَبِّ

ای پروردگاری که آفرینشی تازه و زیبا داری و دائماً در کار نیک هستی، رحمت تو بر غضبِ تو پیشی دارد. این خصوصیت تو در من نیز هست بنابراین من نتوانستم زورگویی کنم.

حدیث

«سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي»

«رحمتم بر غضبم پیشی دارد.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۴۹

گفت یزدان زود عزرائیل را

که بین آن خاکِ پُر تَخِیْلِ را

*خاکِ پُر تَخِیْلِ: زمینی که آکنده از اوهام و خیالات است.

خداوند همان دم به عزرائیل، فرشته مرگ فرمود: «که به آن زمین یعنی من ذهنی پُر از توهم و خیال بنگر.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۰

آن ضعیفِ زَالِ ظالمِ را بیاب

مشتِ خاکی هین بیاور با شتاب



آن پیرزن ضعیف و ظالم یعنی من ذهنی را پیدا کن و هرچه سریع تر یک مشت خاک، که نماد تسلیم واقعی و انداختن همانیدگی است، از آن بردار و بیاور.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۱

رفت عزرائیل، سرهنگِ قضا

سوی گُره‌ی خاک، بهر اقتضا

*سرهنگِ قضا: سرهنگ به معنی سردار و فرمانده قُشون است و در این بیت قضای الهی به فرمانده تشبیه شده است. عزرائیل که مأمور قضای الهی بود به سوی کره زمین، عالم ذهن، حرکت کرد تا دستور قضا و خداوند را اجرا کرده و مأموریت الهی اش را انجام دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۲

خاک، بر قانون، نَفیر آغاز کرد

داد سوگندش، بسی سوگند خُورد

*نَفیر: ناله و زاری، فریاد

خاک، من ذهنی، طبق عادت شروع به نالیدن کرد و عزرائیل را قسم داد که رحم کن و خودش بسیار قسم خورد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۳

کای غلامِ خاص، و ای حمّالِ عرش

ای مُطاعُ الأَمْرِ اندر عرش و فرش

*مُطاعُ الأَمْرِ: کسی که فرمانش اطاعت شود.



من ذهنی به عزرائیل گفتم: «ای بنده خاص خدا، ای حمل‌کننده عرش که حمال فضای باز شده هستی، ای کسی که در آسمان و زمین امرت را اطاعت می‌کنند.»

[ادامه در بیت بعد] ...

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۴

رُو، به حق رحمتِ رحمانِ فرد

رُو، به حق آن که با تو لطف کرد

تو را به حق رحمت خداوندِ یگانه مهربان سوگند می‌دهم که برگرد و برو، مزاحم من نشو و با من کاری نداشته باش. نگو که باید متلاشی شوم و از درون من انسان متولد شود، به حق کسی که با تو مهربانی کرده از این جا برو.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۵

حق شاهی که جز او معبود نیست

پیش او زاری گس مردود نیست

به حق آن خداوندی که به جز او معبودی نیست، فقط باید از او یاری گرفت و او را پرستید و نزد او ناله و زاری کسی رد نمی‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۶

گفت: نتوانم بدین افسون، که من

رُو بتابم ز امرِ سرّ و علن

*عَلَن: آشکار؛ پیدا



عزرائیل گفت: من با این افسون و سخنان مؤثر تو نمی‌توانم از فرمانروای پیدا و پنهان، رخ برتابم. [فرمان ایزدی این است که من ذهنی متلاشی شده و انسان از درون آن متولد شود].

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۷

گفت: آخر، امر فرمود او به حلیم

هر دو امرند، آن بگیر از راه علم

* حلیم: بردباری؛ شکیبایی

من ذهنی به عزرائیل گفت: اما خداوند علاوه بر متلاشی کردن من، ما را به حلیم، صبر و فضاکشایی نیز امر کرده است. هر دو امر و فرمان اوست، اما تو از روی علم‌شناسایی و دانشی که داری امر به حلیم و فضاکشایی را اجرا کن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۸

گفت: آن تأویل باشد یا قیاس

در صریح امر، کم جو التباس

* التباس: اشتباه شدن؛ پوشیدگی کار

عزرائیل به من ذهنی گفت: این سخنانی که تو گفتی یا تأویل و تفسیر است یا مقایسه. وقتی امر به این آشکاری است، خودت را به اشتباه مینداز، من ذهنی باید بمیرد و هشیاری انسان از درون آن متولد شود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۵۹

فکر خود را گر کنی تأویل، به

که کنی تأویل این نامُشْتَبَه

*مُشْتَبَه: اشتباه شده

اگر فکر و اندیشه خود را تعبیر و تفسیر کنی بهتر است از آن که این موضوع آشکار و اشتباه‌نشدنی را تأویل کنی. یعنی به اشتباه دیدن بر حسب همانیدگی‌ها پی برده و آن را تغییر دهی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۰

دل همی سوزد مرا بر لابهات

سینه‌ام پُر خون شد از شورآبهات

*لابه: التماس؛ زاری

عزرائیل گفت: دل من از التماس و زاری تو می‌سوزد و سینه‌ام از دیدن اشک‌های تو خون می‌شود ولی باید تو را نسبت به من ذهنی‌ات بگشتم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۱

نیستم بی‌رحم، بل ز آن هر سه پاک

رحم بیشستم ز دردِ دردناک

من بی‌رحم نیستم، بلکه نسبت به درد دردمندان از آن سه فرشته پاک نیز مهربان‌ترم، ولی صلاح تو نیست که از طریق درد و همانیدگی‌ها ببینی و آن‌ها را در مرکزت نگه داری.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۲

گر طپانچه می‌زنم من بر یتیم

ور دهد حلوا به دستش آن حلیم

*طپانچه: سیلی؛ کشیده

اگر من به صورت من ذهنی که یتیم است سیلی می‌زنم و شخص بردباری به دست او حلوای شیرین تأیید و توجه بدهد و من ذهنی او را تقویت کند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۳

این طپانچه خوش‌تر از حلوای او

ور شود غره به حلوا، وای او

این سیلی، مشت و آسیب من به همانیدگی‌های تو بهتر از حلوای شیرین تأیید و توجه اوست و اگر آن طفل من ذهنی به شیرینی تأیید و توجه او مغرور شده و تقویت شود، وای به حالش.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۴

بر نفیر تو جگر می‌سوزدم

لیک، حق لطفی همی آموزدم

از نفیر و ناله تو که با دید همانیدگی‌ها غلط‌بین شده‌ای، جگرم می‌سوزد، اما خداوند به من لطفی دیگر می‌آموزد و من با دید دیگری می‌بینم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۵

لطف مخفی در میان قهرها

در حدت پنهان، عقیق بی‌بها

*حدت: مدفوع؛ سرگین



لطفی که در میان قهر و درد جدایی از همانیدگی‌ها پنهان شده، مانند جواهر گران‌بهای است که در میان مدفوع پنهان است. به عبارت دیگر حضور خدایی که دائماً به اندازه بی‌نهایت می‌درخشد و شادی، آرامش و خلاقیت از آن مرتعش می‌شود، در زیر درد من‌ذهنی پنهان شده است.

قرآن کریم، سوره بقره ۲، آیه ۲۱۶

«...وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»

«...شاید [زندگی] چیزی [از همانیدگی‌ها] را [که می‌گیرد] ناخوش بدارید و در آن خیر شما باشد و شاید چیزی [مثل تأیید و توجه دیگران] را دوست داشته باشید و برایتان ناپسند افتد. خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۶

قهرِ حق بهتر ز صد حِلْمِ من است

منع کردن جان ز حق، جان‌کندن است

قهر خدا و این که او در این لحظه یک همانیدگی را از تو می‌گیرد و باید از آن دل بکنی، از بسیاری از بُردباری‌های امثال من بهتر است. جان من‌ذهنی را از اطاعت امر خدا بازداشتن، نمردن نسبت به من‌ذهنی و مقاومت در برابر قضا خود به معنی جان‌کندن و نابود شدن است.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۷

بترین قهرش، به از حِلْمِ دو کَوْن

نَعْمَ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ نَعْمَ عَوْن

*نَعْمَ عَوْن: چه یاری خوبی است!



بدترین قهر خدا از بردباری، صبر و فضاگشایی دو جهان بهتر است. یعنی اگر خدا یک همانیدگی را از انسان گرفت باید شکر کرد. چه نکوست پروردگاری که بهترین پروردگار جهانیان است! و چه نکو یآوری است!

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۸

لطف‌های مُضَمَّرِ اندر قهرِ او

جان سپردن جان فزاید بهرِ او

*مضمَر: پوشیده؛ نهفته

در قهرِ خدا، زندگی در من‌ذهنی، الطافِ بسیاری نهفته و پوشیده شده است و با من‌ذهنی که مرتب مقاومت، قضاوت، ناله و شکایت می‌کند، دیده نمی‌شود. اگر انسان فضا را باز کرده، تسلیم شود و جان من‌ذهنی و همانیدگی‌ها را بسپارد بر جان افزوده و از همان جا برای او نور حضور می‌آید.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۶۹

هین رها کن بد گمانی و ضلال

سر قدم کن چون که فرمودت: تعال

*تعال: بیا

ای انسان، شک، بدگمانی، گمراهی و دیدن برحسب همانیدگی‌ها را رها کن و چون خدا به تو فرمود که نزد من بیا، باید سر من‌ذهنی‌ات را قدم سازی، با تمام وجود دعوت او را لیک گویی و با فضاگشایی، شکر و رضایت کامل بروی.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۰

آن تعالِ او تعالی‌ها دهد

مستی و جُفت و نِهالی‌ها دهد

*نِهالی: فرش؛ تشک؛ بستر؛ بالش

زیرا «تعال گفتن او»، دعوت خداوند، که به معنی رها کردن همانیدگی‌های توست، تعالی‌های بسیاری به تو می‌دهد و قائم به ذات خود شده و به تو مستی، همسر و فرش عدم می‌دهد.

قرآن کریم، سوره انسان ۷۶، آیه ۲۱

«عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحَلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»

«بر تنشان جامه‌هایی است از سُنْدُسِ سبز و اِسْتَبْرَقِ و به دست‌بندهایی از سیم زینت شده‌اند و پروردگارشان از شرابی پاکیزه سیرابشان سازد.»

قرآن کریم، سوره بقره ۲، آیه ۲۵

«...و لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ...»

«...و نیز در آن جا همسرانی [از جنس عدم و] پاکیزه دارند...»

قرآن کریم، سوره الرحمن ۵۵، آیه ۵۴

«مُتَكَيِّنَ عَلَى فُرُشٍ بَطَّائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ»

«بر بسترهایی که آسترشان از اِسْتَبْرَقِ است تکیه زده‌اند و میوه‌های آن دو بهشت در دسترس‌شان باشد.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۱

باری، آن امرِ سنی را هیچ‌هیچ

من نیارم کرد وهن و پیچ‌پیچ

*وَهْن: سست شدن؛ سستی

عزرائیل گفت: «من به هیچ وجه نمی توانم آن فرمان و دستور بسیار مهم را پیچیده و توجیه کنم و از این دستور سرپیچی نمی کنم.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۲

این همه بشنید آن خاک نَزند

ز آن گمان بد، بدش در گوش بند

*نَزند: اندوهگین؛ افسرده

آن من ذهنی حقیر و افسرده همه سخنان عزرائیل را شنید اما هنوز آن شک و بدگمانی، دیدن از طریق همانیدگی ها، در دلش بود.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۳

باز از نوع دگر آن خاک پست

لابه و سجده همی کرد او چو مست

بار دیگر آن من ذهنی حقیر مانند مستان در برابر عزرائیل تضرع و سجده کرد که تو را به خدا با من کاری نداشته باش و بگذار در فکرهایم باقی بمانم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۴

گفت: نه، برخیز، نبود زین زیان

من سر و جان می نهم رهن و ضمان



عزرائیل به من ذهنی گفت: نه مطلب آن گونه نیست که تو خیال کرده‌ای، بلند شو، باید نسبت به من ذهنی ات بمیری، من سر و جانم را به عنوان ضمانت نزد تو می‌گذارم، مطمئن باش که اگر من ذهنی را رها کرده و به خدا زنده شوی، زندگی ات بهتر شده و هرگز از این کار زیانی به تو نمی‌رسد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۵

لابه مندیش و مکن لابه دگر

جز بدان شاه رحیم دادگر

عزرائیل گفت: «به فکر گریه و زاری مباش، باید جان من ذهنی تو را بگیرم. دیگر به جز بر درگاه شاه، خداوند دادگر مهربان، لابه و زاری مکن و بدان که تنها لابه حقیقی، فضاگشایی و رها کردن همانیدگی‌ها است.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۶

بنده فرمانم، نیارم ترک کرد

امر او کز بحر انگیزید گرد

من بنده و مطیع فرمان الهی هستم و قادر به ترک فرمان او نیستم؛ زیرا فرمان او دریا را خشک کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۷

جز از آن خلاق گوش و چشم و سر

نشنوم از جان خود هم خیر و شر

من به غیر از آفریدگار خلاق گوش، چشم و سر حرف نمی‌شنوم. من حتی از جان خودم نیز حرفی نمی‌شنوم چه آن حرف خوب بوده و چه بد باشد، یعنی تماماً گوش به فرمان خدا هستم که چه می‌گوید.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۸

گوش من از غیر گفتِ او گر است

او مرا از جانِ شیرین جان تر است

عزرائیل گفت: «گوش من از شنیدن کلام غیر خدا کر است و فقط فرمان او را می‌شنود؛ زیرا برای من، امر خدا از جان هم شیرین تر است.» [انسان باید فضا را باز کرده، مرکزش را عدم کند و گوشش دیگر از بیرون چیزی نشنود، جان من‌ذهنی را بدهد و جان جدید فضای گشوده‌شده را بگیرد].

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷۹

جان از او آمد، نیآمد او ز جان

صد هزاران جان دهد او رایگان

جان از او به وجود آمده و او از جان به وجود نیامده است. خدا جان‌های فراوانی را به رایگان، با تسلیم و فضاگشایی به انسان‌ها می‌دهد؛ یعنی خداوند از من‌ذهنی متولد نمی‌شود، من‌ذهنی جان و اعتباری ندارد، بلکه این خداست که جان می‌بخشد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۸۰

جان که باشد کشِ گزینم بر کریم؟

کیک چه بود که بسوزم زو گلیم؟

*کیک: کک

جان من‌ذهنی کیست که من او را بر خداوند بخشنده ترجیح دهم؟ به‌عنوان مثال حشره کک، چیست که به‌خاطر آن گلیم با ارزشش که بستر شادی و حضور است را بسوزانم؟



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۸۱

من ندانم خیر، الا خیرِ او

صمّ و بکم و عمی من از غیرِ او

*صمّ: گران؛ ناشنویان

*بکم: لالان؛ گنگان

*عمی: کوران؛ نابینایان

من خیری به جز خیر خدا نمی‌دانم. من نسبت به هر کسی غیر از او کر، لال و کور هستم و فقط به دستور او گوش می‌دهم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۸۲

گوش من گرسست از زاری کنان

که منم در کفّ او همچون سنان

*سنان: سرنیزه

گوش من از شنیدن گریه و زاری گریه‌کنندگان، من‌های ذهنی، کر است؛ زیرا من در دست او همچون نیزه هستم. [در

حقیقت این گوش خداست که از شنیدن گریه‌ کسانی که برای ازدست دادن همانیدگی‌ها ناله و زاری می‌کنند کر است.]

با تشکر: سمانه



برنامه ۸۶۱، غزل ۷۶ دیوان شمس مولانا

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶

آخر بشنید آن مه آه سحرِ ما را

تا حشرِ دگر آمد امشب حشرِ ما را

بالاخره در اثر پذیرش من زندگی صدای صداقت مرا شنید و در تبدیل شدن کمکم کرد و مرا با جمع عاشقان وصال همراه کرد. زندگی آه صادقانه ما را بی جواب نخواهد گذاشت.

آه سحری رها کردن همانیدگی‌ها و زندگی نخواستن از آنهاست و صادقانه زندگی را از خداوند طلب کردن است.

آه سحری به زبان و به گفتن و حتی از ته دل آه حسرت کشیدن نیست به هشیارانه عمل کردن است؛ عزمی راستین و مشتاقانه برای سپری کردن شب ذهن و ورود به صبح صادق است؛ به آرام گرفتن و نگران عاقبت چیزهای این جهانی و حتی کیفیت حال معنوی نبودن است. ما هرچه از حضور و تبدیل سخن بگوییم، تا به آن عمل نکنیم فایده‌ای ندارد بلکه این کار ایجاد کردن یک سنگر دیگر و حاشیه امن دیگر برای ادامه خرابکاری‌های من ذهنی‌ست.

آه سحری داوطلب شدن برای تسلیم است. انگیزه‌ای برای اعتماد به خداست. رستمانه آزاد گذاشتن همانیدگی‌هاست. زندگی مشتاقانه منتظر ماست.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

از برای آن دل پر نور و پر

هست آن سلطان دل‌ها منتظر

این جور نیست که خدای نکرده گوش زندگی سنگین است یا فقط انسان‌های خاص را انتخاب می‌کند و یا خیلی به بندهاش سخت می‌گیرد، بلکه درواقع زندگی به وسیله خود ما می‌شنود؛ درواقع ما داریم این خبر خوش را به گوش



خودمان که امتدادِ زندگی هستیم می‌خوانیم که دیگر می‌خواهم تغییر کنم. دیگر وقتِ قیامت و تبدیلِ من است. ما هشیارانه اعلام می‌کنیم که می‌خواهیم با خیلِ مُسَبَّحانِ آسمان و زمین در حیاتِ دوباره همراه شویم.

مقاومتِ ما در برابرِ اتفاقِ این لحظه فقط مسائلی را که من ذهنی برای ما ساخته است پیچیده‌تر می‌کند؛ هر مسئله نشانه مقاومتِ ما با اتفاقِ این لحظه و اوجِ خرابکاریِ من ذهنی‌ست که دشمنانی را هم در ادامه برای ما خواهد تراشید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶

ما را گرمش خواهد تا در برِ خود گیرد

زین روی دوا سازد هر لحظه گر ما را

پس زندگی هر لحظه می‌خواهد آهِ سَحَرِ ما را بشنود. در واقع می‌خواهد خودمان بشنویم. به خاطر این هر لحظه اشتباهاتِ ما را اصلاح می‌کند و یک فرصتِ دیگر به وجود می‌آورد. ما را رها نمی‌کند تا به مقصودِ حقیقی برساند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۲۲

از حدِ خاک تا بشر چند هزار منزلت؟

شهر به شهر بُردَمَت بر سرِ ره نمانَمَت

در مصرعِ دوم از بیتِ اولِ غزلِ ۷۶ شاید مولانا به آیه دومِ سوره حَشْر اشاره می‌کند که در انتهای غزل هم کامل می‌کند که ما صاحبانِ بصیرت هستیم و باید عبرت بگیریم؛ عبرت بگیریم یعنی باید اندیشه کنیم و درس بگیریم و یک کاری کنیم نه این که کار تمام شد و باید از این به بعد خود را ملامت کنیم و حسرت بخوریم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶

تا حَشْرِ دگر آمد امشب حَشْرِ ما را



اوست آن خدایی که نخستین بار کسانی از اهل کتاب را که کافر بودند، از خانه‌هایشان بیرون راند و شما نمی‌پنداشتید که بیرون روند. آن‌ها نیز می‌پنداشتند حصارهایشان را توان آن هست که در برابر خدا نگهدارشان باشد. خدا از سویی که گمانش را نمی‌کردند بر آن‌ها تاخت آورد و در دلشان وحشت افکند، چنان که خانه‌های خود را به دست خود و به دست مؤمنان خراب می‌کردند. پس ای اهل بصیرت، عبرت بگیرید.

آخر آیه خداوند فرموده عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت و در غزل مولانا انسان را از طرف زندگی مشکلات و زُجاجه خوانده است؛ یعنی مرکز گشوده انسان و دیدی که با انداختن همانیدگی‌ها بینا شده است چراغدان نور خداست.

ارادتمند شما، حسام مازندران



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com